



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص  
موضوع جزئی: مقدمات - مقدمه پنجم: بررسی تقسیم مطلق به شمولی و بدلی - بررسی کلام مصادف با: ۲۵ ربیع الاول ۱۴۴۳  
محقق عراقی - مقدمه ششم: ادات عموم - ۱. کل  
سال سیزدهم  
جلسه: ۲۰

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

بحث در امکان تقسیم مطلق به دو قسم شمولی و بدلی بود. کلام محقق خراسانی و محقق عراقی را در این رابطه بیان کردیم و اصل این تقسیم را مورد بررسی قرار دادیم و معلوم شد که این تقسیم صحیح نیست یعنی نمی توانیم مطلق را به دو قسم شمولی و بدلی تقسیم کنیم. آنچه که در فرق بعضی از اقسام مطلق مثل «احل الله البیع» و «اعتق رقبة» مشاهده می شود ربطی به مقدمات حکمت و اطلاق ندارد بلکه در هر یک از این دو اقتضایی وجود دارد و حکم عقلی، اگر در «احل الله البیع» بحث همه مصادیق و افراد مطرح است و اگر خداوند طبیعت البیع را حلال کرده و نافذ دانسته، منظور همه افراد و مصادیق این طبیعت است، گفتیم به چه دلیل این شمول فهمیده می شود. در «اعتق رقبة» نیز اگر می بینیم با آزادی یک فرد این امر موافقت شده و امتثال گردیده، این نیز به خاطر همان حکم عقلی «الطبیعة توجد بوجود فرد ما» است.

لکن گفتیم اینجا دو اشکال وجود دارد که اشکال اول را توضیح دادیم و پاسخ دادیم. اشکال اول در مورد اطلاق بدلی بود.

#### اشکال دوم

اشکال دوم در مورد اطلاق شمولی است. بالاخره در مثل «احل الله البیع» که به معنای حلیت و نفوذ تمام افراد بیع است، این شمول از کجا فهمیده می شود؟ مثلاً اگر در الفاظی که در «احل الله البیع» وجود دارد دقت کنیم؛ «احل الله» اصولاً ربطی به افراد و شمول ندارد، ما یک «ال» داریم که «ال» جنس است و یک کلمه «بیع». کلمه «بیع» که بر طبیعت دلالت می کند و شما گفتید ربطی به افراد و مصادیق ندارد و اصلاً نمی تواند از افراد و مصادیق حکایت کند، «ال» نیز برای جنس وضع شده است، پس این شمول از کجا فهمیده می شود؟ ما یک لفظی یا اداتی که از آن بتوانیم شمول را استفاده کنیم مشاهده نمی کنیم. پس این عمومیت، این در بر گرفتن همه افراد و مصادیق از کجا فهمیده می شود؟ به هر حال جای این سؤال است که منشأ این شمول و استغراق که در مثل «احل الله البیع» وجود دارد چیست؟ این اشکالی است که اینجا می شود مطرح کرد و باید به آن پاسخ داد.

#### پاسخ

اینجا دو احتمال وجود دارد:

#### احتمال اول

یک احتمال این است که بگوییم این شمول به واسطه عینیت وجود طبیعی با وجود افرادش است. یعنی از آنجا که طبیعت با افراد خودش متحد است، وقتی یک طبیعت موضوع حکم قرار می گیرد، پس کأنه این حکم شامل افراد نیز می شود، این طبیعت اگر

بخواهد محقق شود بالاخره باید در ضمن افراد، که دارای خصوصیات و عوارض مشخصه هستند تحقق پیدا کند، بنابراین وقتی حکم به طبیعت متعلق می‌شود قهراً شامل افراد نیز می‌شود.

## بررسی احتمال اول

این احتمال به نظر می‌رسد خیلی قابل قبول نیست؛ زیرا مسئله عینیت طبیعت و افراد به این معنا است که این طبیعت که در خارج تحقق پیدا می‌کند چیزی جدای از افراد نیست والا خود طبیعت اساساً نمی‌تواند حکایتی از افراد و عوارض مشخصه آنها داشته باشد. مثلاً طبیعت البیع به عنوان اسم جنس و همچنین سایر اسماء اجناس، هیچ نسبتی با آن عوارض و طواری که بر افراد عارض می‌شوند ندارند. درست است که آنها مصداق این طبیعت هستند، ولی وقتی می‌گوییم مثلاً این یک مصداق از بیع است و حمل می‌کنیم عنوان بیع را بر این فرد و مصداق، این در حقیقت یک حمل شایع صناعی است، اما باید توجه کنیم که عینیت طبیعت با فرد و اتحاد آن با مصداق، ربطی به بحث ما که مسئله معنا و مفهوم لفظ است ندارد، مثلاً انسان به عنوان اسم جنس و زید به عنوان فردی از افراد انسان، هیچگاه لفظ انسان دلالت بر زید نمی‌کند، یعنی ما از لفظ انسان فرد را استفاده نمی‌کنیم، عکسش نیز همینطور است، لذا این مطلب نمی‌تواند پاسخ گوی آن اشکال باشد. بالاخره در «احل الله البیع»، «ال بیع» جنس است، خود «بیع» وضع شده برای طبیعت و ماهیت؛ پس چیزی وجود ندارد که بخواهیم از آنها شمول را استفاده کنیم.

پس این احتمال منتفی است و نتوانست پاسخ این سؤال را بدهد، بالاخره نمی‌توانیم انکار کنیم که بعضی از مطلقات به نحوی هستند که با استغراق نسبت به افراد سر و کار دارند؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «الصلوة معراج المؤمن» اینجا حکم روی طبیعت رفته، اما در «الصلوة واجبة» هر چند در آن حکم روی طبیعت رفته لکن وقتی می‌خواهید به «الصلوة واجبة» عمل کنید، اگر یک فرد از این طبیعت اتیان شود، به این واجب عمل شده و این امر امثال شده، ولی در «الصلوة معراج المؤمن» اینچنین نیست، اگر گفته می‌شود نماز معراج مؤمن است، «طبیعة الصلوة» منظور است ولی تمام افراد نماز این خصوصیت را دارند و می‌توانند معراج مؤمن باشند. بالاخره این مسئله حل نشد که در «احل الله البیع» و «الصلوة واجبة» مسئله شمول و استغراق و اینکه همه افراد را در بر بگیرد مطرح است، این فرق می‌کند با «اعتق رقبة» و یا «الصلوة واجبة» بالاخره این شمول را چگونه استفاده می‌کنیم؟ منشاء این شمول کجاست؟

## احتمال دوم

به نظر می‌رسد که در این موارد که یک حکمی متوجه مطلق شده و بر طبیعت بار شده، مثل «احل الله البیع» یا «الصلوة معراج المؤمن» اگر یک حکم تکلیفی متوجه یک طبیعتی شود، می‌توانیم بگوییم به حسب همان قاعده عقلی و حکم عقلی «الطبیعة توجد بوجود فرد ما» حصول و تحقق یک فرد از این طبیعت کفایت می‌کند. اما در مثل «الصلوة معراج المؤمن» در واقع یک حکم تکلیفی را نمی‌خواهد بیان کند، در این موارد بالاخره با توجه به آن محمولی که نسبت به این موضوع وجود دارد، ملاحظه می‌کنیم که هر فردی از افراد این طبیعت تحقق پیدا کند، می‌تواند مشمول معراجیت و حکم به معراجیت شود. بالاخره حکم روی طبیعت رفته، اما این طبیعت از نظر مقدمات حکمت و نتیجه‌ای که مقدمات حکمت به دست می‌دهد، کاری به افراد ندارد، ما اینجا به افراد هیچ تعرضی مشاهده نمی‌کنیم، ولی عقل در بعضی از موارد این را درک می‌کند که این حکم به نحوی است که اختصاص به یک فرد ندارد، چون روی طبیعت رفته، بنابراین هر فردی از افراد طبیعت که خارجاً محقق شود این حکم در مورد آن می‌تواند جاری شود؛

ماهیت نماز در ضمن هر فردی محقق شود، این ویژگی را دارد، مثلاً می‌گوییم «الانسان حیوان ناطق» اینجا کسی نمی‌گوید یک فرد از افراد انسان حیوان ناطق است، بلکه این طبیعت حیوان ناطق است، لذا می‌بینیم حیوان ناطق به حمل اولی ذاتی بر انسان حمل می‌شود، فرق نمی‌کند این انسان در ضمن زید محقق شود یا در ضمن عمر یا در ضمن بکر محقق شود.

پس نتیجه این شد که با اینکه بین برخی از اقسام مطلق فرق وجود دارد و ما بین «اعتق رقبة» و «احل الله بیع» تفاوت مشاهده می‌کنیم، بین «الصلوة واجبة» و «الصلوة معراج المؤمن» یک تفاوتی می‌بینیم، اما این تفاوت‌ها به خود اطلاق و مقدمات حکمت مربوط نمی‌شود، هر آنچه که از این تفاوت‌ها بین انواع این جملات و قضایا می‌بینیم از مجموع جمله و قضیه و استفاده‌ای است که عقل می‌کند و حکمی که عقل در این موارد متفاوت دارد. پس نمی‌توانیم بگوییم دو نوع اطلاق شمولی و اطلاق بدلی داریم.

### بررسی کلام محقق عراقی

دیروز عرض کردیم که محقق عراقی جمله‌ای دارند در مقالات الاصول که بر اساس آن می‌فرماید: تفاوت و امتیاز بدلی از غیر بدلی به لحاظ خصوصیتی است که در مدخولش وجود دارد، یعنی اگر مدخول آن کلمه نکره باشد، جهت بدلیت در آن اعتبار می‌شود، اما اگر مدخولش جنس باشد، جهت بدلیت در آن معتبر نیست.

حال ببینیم این فرمایش محقق عراقی و معیاری که دادند صحیح است یا خیر؟

محقق خراسانی اصل تقسیم مطلق به بدلی و شمولی را مطرح کردند. گفتند مقتضای مقدمات حکمت در مطلقات مختلف است و این به حسب مقامات فرق می‌کند، گاهی مقدمات حکمت باعث می‌شود ما به عموم بدلی برسیم و گاهی نتیجه‌اش عموم استیعابی و استغراقی است. اما محقق عراقی در واقع یک ملاک داده. اصل تقسیم را پذیرفته اما ملاک تمایز بین اطلاق شمولی و بدلی را این قرار داده که مدخول نکره باشد یا جنس، اگر نکره باشد طبیعتاً جهت بدلیت در آن اعتبار می‌شود، اگر جنس باشد جهت استغراق در آن اعتبار می‌شود.

این حرف نیز به نظر می‌رسد تمام نیست. زیرا نکره یک لفظی است که ماده‌ای دارد و تنوینی که دلالت بر وحدت دارد و اینکه یک فرد اینجا منظور است، اما از آن معنای غیر معین بودن فهمیده می‌شود. اگر گفته شود «اکرم رجلاً» این «رجل» بمادته دلالت بر طبیعت «رجل» می‌کند و هیچ قید و شرطی نیز در کنارش نیست، قید سیاه، سفید، عالم، غیر عالم، هیچ کدام در آن وجود ندارد، تنوینی که بر این کلمه داخل شده نیز دلالت می‌کند بر یک فرد، «اکرم رجلاً» یعنی یک مرد را اکرام کن، منظور یک فرد از طبیعت الرجل است، یک فرد غیر معین، شخص خاصی منظور نیست. بنابراین منظور «رجلاً» عبارت است از واحد غیر معین از طبیعت الرجل. واحد غیر معین از طبیعت الرجل، آیا به معنای بدلیت است؟ ما دقیقاً آنچه که در نکره وجود دارد را برای شما بیان کردیم، نکره لفظی است که دال بر طبیعت است و تنوین بر سر آن آمده، این مجموع، یا این دو دال، ماده نکره و التنوین الداخل علیها، این دو بر یک واحد نامعین از طبیعت، یک فرد از طبیعت رجل دلالت می‌کنند ولی، آیا از این معنا یعنی رجلاً که خود نکره است، بدلیت استفاده می‌شود؟ اینکه محقق عراقی می‌فرماید اگر مدخول نکره باشد، این حاکی از اعتبار جهت بدلیت است، این به نظر می‌رسد تمام نیست. زیرا نکره غیر از این دو چیزی ندارد و این دو معنایش معلوم است، واحد نامعین از طبیعت، یک فرد غیر معین از یک ماهیت و طبیعت. این یک فرد نامعین از طبیعت، کجایش جهت بدلیت در آن است؟ پس این نمی‌تواند ملاک تمایز بین بدلیت و غیرش باشد. اما اینکه ما بدلیت را از مثل «اعتق ایه رقبة» استفاده می‌کنیم در حقیقت کار عقل است، عقل می‌گوید: چون از شما

اکرام یک فرد نامعین از طبیعت را خواستند پس تو عقلا مخیری و هر کدام را خواستی اکرام کن، این چه ربطی به اطلاق دارد، این عقل است که در مواجهه با نکره با آن معنایی که دارد شما را مخیر می‌کند بین افراد متعدد. پس نکره خودش فی نفسها این دلالت را ندارد.

حال اگر گفته شود «اعتق ایه رقبه شئت» اینجا باز درست است که ما می‌فهمیم وظیفه ما آزاد کردن یک عبد است و بدلیت (به این معنا که یک رقبه از میان رقبات اگر آزاد کنیم، کفایت می‌کند) را به دست می‌آوریم. اما باز اینجا تخییری که از این جمله فهمیده می‌شود، در واقع تخییری است که از دلیل استفاده شده، حال اگر اسمش را تخییر شرعی بگذاریم، به این معنا که این را از این لفظ استفاده کردیم، ربطی به خود نکره ندارد. پس اساسا ملاکی که محقق عراقی اینجا فرمود به نظر می‌رسد نا تمام است.

در مورد جنس ایشان اینطور فرمود که اگر مدخول عبارت از جنس باشد، دیگر جهت بدلیت اعتبار نمی‌شود، بلکه یک نحوه استیعاب و استغراق فهمیده می‌شود. جنس نیز مثل نکره است، اسم جنس در واقع لفظی است که دلالت می‌کند بر طبیعت، اسماء اجناس مثل نکره دلالت می‌کنند بر طبیعت، انسان، رجل، این اسم جنس است، فرقی هم که با نکره دارد این است که در نکره تنوین وجود دارد که دلالت بر وحدت می‌کند اما اینجا اینچنین نیست، اگر «ال» سرش بیاید، مفرد محلی به لام شود، ممکن است به افرادش دلالت کند، اما ربطی به خود جنس ندارد و از خود جنس فهمیده نمی‌شود، این جهت شمول و استیعاب کاری به لفظی که دال بر جنس است ندارد. از اسم جنس این معنا فهمیده نمی‌شود.

بنابراین آنچه که محقق عراقی در این مقام برای تمایز بین اطلاق شمولی و اطلاق بدلی گفتند تمام نیست.

**فتحصل مما ذکرنا کله:** در مقدمه پنجم انقسام به سه قسم شمولی، بدلی و مجموعی صحیح است، عام دارای این اقسام سه گانه است، لکن این انقسام به لحاظ تعلق حکم نیست، بلکه عام فی نفسه و با قطع نظر از تعلق حکم، قابلیت انقسام به این اقسام سه گانه را دارد، خلافاً للمحقق الخراسانی و محقق النائینی و در ادامه نیز برخلاف محقق خراسانی و محقق عراقی و تبعاً للامام الخمینی، معتقدیم تقسیم اطلاق به دو قسم شمولی و بدلی تمام نیست.

#### **مقدمه ششم: ادات و الفاظ عموم**

آخرین مقدمه در بحث عام خاص مربوط به ادات و الفاظ عموم است، انشاء الله بعد از تمام شدن این مقدمه می‌رویم سراغ مسائلی که در مبحث عام و خاص وجود دارد که مسائل مهم و پر کاربرد در استنباط و اجتهاد است که خیلی کارآیی دارند.

#### **۱.۱ کل**

اولین لفظ از الفاظ عموم لفظ «کل»، «جمع» و نحوه‌ها است، این الفاظ به وضع واضح دلالت بر عموم و شمول می‌کند. واضح لفظ «کل» و لفظ «جمع» را وضع کرده برای دلالت بر عموم، بنابراین در اینکه این الفاظ موضوع لهشان عموم و شمول است و تعرض به افراد دارند ولو اجمالاً بحثی نیست.

لکن بحثی در مورد «کل» و البته بعضی دیگر از ادات عموم وجود دارد که قبلاً به آن اشاره شده. قبلاً در مقدمه چهارم این بحث را مطرح کردیم که آیا عام برای دلالت بر عموم نیازمند مقدمات حکمت است یا خیر؟ ملاحظه کردید که محقق خراسانی و محقق النائینی معتقدند که «کل» دلالت بر عموم مدخولش نمی‌کند، بلکه دلالت می‌کند بر عموم ما یراد من المدخول، این ما یراد من المدخول چطور استفاده می‌شود؟ زیرا ممکن است لفظی ظاهرش همه را در بر بگیرد اما همه از آن اراده نشده باشد، چون ما احتمال

می‌دهیم مدخول «کل» بعضی از افراد باشند نه همه، از راه مقدمات حکمت اول مراد از مدخول را تعیین می‌کنیم، طبق نظر آقایان در «کل رجل» اول باید در کلمه «رجل» مقدمات حکمت جاری شود، اطلاق «رجل» اثبات شود، آنگاه «کل» بر سرش بیاید و دلالت کند بر شمول نسبت به همه افراد، لذا این دو بزرگوار نظرشان این است که «کل» دلالت بر عموم مدخول نمی‌کند، بلکه دلالت می‌کند بر عموم ما یراد من المدخول، این را در مقدمه چهارم در بحث احتیاج عام برای دلالت عموم به مقدمات حکمت بیان کردیم. البته ما در آنجا این مطلب را رد کردیم؛ آنجا گفتیم عام برای دلالت بر عموم نیازی به جریان مقدمات حکمت ندارد و چند اشکال مطرح کردیم. تنها بحثی که در باب «کل» وجود دارد همین است که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم و الا اصل اینکه «کل» از الفاظی است که وضع شده برای افاده عموم هیچ اختلافی در آن نیست، تنها اختلاف در این است که آیا «کل» دلالت می‌کند بر عموم و شمول و سعه مدخولش؟ یا نه در سعه و ضیق تابع ما یراد من المدخول است؟ اول باید دید که در مدخولش مقدمات حکمت جاری می‌شود یا خیر؟ اگر جاری شد پس مدخول «کل» سعه دارد، اگر جاری نشد پس مدخول «کل» گرفتار ضیق است. در سعه و ضیق تابع آن معنایی است که از مدخول اراده می‌شود، این حرف این بزرگواران بود، ما این سخن را رد کردیم و گفتیم نیازی به جریان مقدمات حکمت نیست و به طور کلی این الفاظ مثل «کل» و «جمیع» به حسب وضع واضح دلالت بر عموم می‌کنند، آن هم عموم مدخولشان، یعنی «کل» و «جمیع» بر سر هر لفظی بیابند عمومیت و شمول آن را نسبت به افراد و مصادیق اثبات می‌کنند. چند مسئله دیگر نیز وجود دارد که باید بررسی کنیم. یکی مسئله جمع محلی به لام مثل العلماء یا الرجال یکی مفرد محلی به لام، یکی نکره در سیاق نفی و یکی نکره در سیاق نهی که باید ببینیم اینها نیز از ادات عموم هستند یا خیر؟ نوعاً اینها را از ادات عموم ذکر کردند که باید ببینیم آیا اینها از ادات عموم محسوب می‌شوند یا خیر؟

«والحمد لله رب العالمین»